

مصادر اجتهاد از منظر فقیهان

علی احمدی میرآقا

مصادر اجتهاد از منظر فقیهان، محمدابراهیم جناتی،
تهران: امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۸۸، ۵۹۹ص.

اشاره

آیت‌الله محمدابراهیم جناتی، به سال ۱۳۱۱ش در شاهرود متولد گردید و در یازده سالگی پس از فراگیری قرآن و ادبیات فارسی وارد مدرسه علمیه شاهرود شد. در مدت چهارسال دوره مقدمات و مقداری از سطح عالی را تمام کرد و در هجده سالگی سطوح عالی فقه و اصول و منظومه سبزواری را به پایان رساند. سپس وارد حوزه علمیه مشهد شد و از دروس اساتید آنجا بهره فراوان برد. پس از آن به قم هجرت نمود و در درس خارج فقه آیت‌الله بروجردی و اصول امام خمینی شرکت کرد. بعد به سوی نجف حرکت نمود و بیست و پنج سال در آنجا اقامت گزید. پانزده سال آن را موفق به بهره‌گیری از محضر آیات عظام سیدمحمود شاهرودی، سیدمحسن حکیم، سیدابوالقاسم خویی، عبدالهادی شیرازی، شیخ حسین حلی و میرزاحمدباقر زنجانی گردید. ایشان ضمن تحصیل همواره به تدریس سطوح عالی مشغول بود. پس از پیروزی انقلاب اسلامی به ایران مراجعت و در حوزه علمیه قم به تدریس خارج فقه و اصول و نیز فقه تطبیقی و اصول آن به زبان‌های فارسی و عربی و نیز علوم حدیث و علوم قرآن از دیدگاه مذاهب اشتغال یافت و شاگردان برجسته‌ای تربیت نمود.

آیت‌الله جناتی علاوه بر تألیف دهها عنوان کتاب، بیش از ۷۰۰ مقاله به زبان فارسی و عربی نگارش کرده که در مجلات داخلی و خارجی به زبان‌های عربی و فارسی نشر یافته است. وی علاوه بر عضویت پیوسته در فرهنگستان علوم ایران و برخی مؤسسات معتبر علمی و فرهنگی دیگر،

به دعوت کنگره‌ها و همایش‌های علمی و فرهنگی ایران و کشورهای دیگر جهان از جمله: دانشگاه بیرمنگام انگلستان، دانشگاه استانبول ترکیه و... به مناطق مختلف جهان جهت سخنرانی مسافرت نموده است. این نوشتار اشاره‌ای اجمالی است به آخرین کتاب چاپ‌شده ایشان؛
مصادر اجتهاد از منظر فقیهان.

در یک تقسیم‌بندی، فقه را می‌توان به فقه استنباطی و فقه غیراستنباطی تجزیه کرد. فقه غیراستنباطی مجموعه احکام و موضوعات صریح و تعیین‌شده‌ای است که در قرآن و سنت طرح شده است. فقه استنباطی همان فن و هنر سخت و جانکاهی است که فقیه با تمام توان در حیطه آن می‌کوشد و احکام را استخراج و تحلیل می‌کند. استنباط احکام طبعاً بر اساس قواعد، معیارها و الگوهایی است، اما مهم‌تر از این معیارها و قواعد، هنر فقیه در فهم مناسبات یک موضوع خاص و حکم آن با این معیارهای مفروض است. فقه غیراستنباطی که می‌توان آن را همان معیارها دانست، در حقیقت مجموعه‌ای از آیات الاحکام قرآن، قواعد و احکام فقهی موجود در کلمات معصومین است. فقیه با مطالعه این آیات و سنت روشن، پایه‌هایی مستحکم برای استنباطات خود فراهم می‌سازد، آن‌گاه نسبت این مبانی و پایه‌های کلی را با پدیده‌های خاص برقرار کرده و این نسبت را در قالب یکی از احکام خمسه (حرام، واجب، مستحب، مکروه و مباح) عرضه می‌دارد. بنابراین فقیه فردی است که تمام توان و همت خود را مصروف شناخت مصادر استنباط، شناسایی دلالت‌ها و معانی آن‌ها قرار می‌دهد.

مصادر اجتهاد، منابع مشخصی است که ابزار اصلی فقیه در شناسایی و استنباط احکام فقهی است. مشروعیت و اعتبار این مصادر، مناسبات، ارزش و میزان دلالت هر یک از مصادر و کیفیت خوانش این منابع و تطبیق آن‌ها بر پدیده خاص، از مهم‌ترین مسئولیت‌های یک فقیه است که همتش را مصروف استخراج احکام شریعت کرده است. بخشی از فقه و شریعت در همین مصادر اولیه آمده است. اما از همان صدر اسلام و بعد از حضور معصومین تا امروز، هزاران پدیده و موضوع نو رخ داده که نسبت آن با شریعت باید مکتشف گردد و تنها از عهده فقه و اصول برمی‌آید که پاسخ این نسبت را به دست آورند.

پژوهش حاضر درصدد است منابعی را که علوم و استنباطات مجتهدان از آن نشأت می‌گیرد، شرح و تحلیل کند و روش استنباط و میزان حجیت و منبع‌بودن هر کدام را بررسی نماید. مهم‌ترین مصدر و منبع فقه اسلامی قرآن کریم است و حدود ۵۰۰ آیه قرآن حاوی احکام و مسایل فقهی است. این آیات از لحاظ موضوعی متنوع و شامل عبادات و معاملات و جزئیات می‌باشند. مسأله اساسی این است که چگونه دلالت‌های قرآن را به دست آوریم و بفهمیم. به عبارت دیگر آیا برداشت ما از قرآن مشروعیت و اعتبار شرعی دارد. مسأله دیگری که با این موضوع مرتبط است و در خود قرآن هم آمده (آیه ۷ سوره آل عمران) محکم و متشابه قرآن است. تعدادی از آیات قرآن را به راحتی نمی‌توان تفسیر کرد و علم به آن‌ها تنها نزد راسخان در علم (طبق تفسیر عمده مفسران) یا تنها نزد خداوند است. از طرف دیگر آیات قرآن عام و خاص و مطلق و مبین و ناسخ و منسوخ دارند.

در نتیجه برای فهم ظاهر آیات قرآنی باید از علم نزول قرآن سررشته داشت. مسأله قرائت‌ها و تفکیک آیات مکی از آیات مدنی نیز در فهم به ما کمک می‌کند.

نویسنده محترم در طرح این مسایل به شبهات مختلف قرآنی پاسخ می‌دهد و معتقد است جامعیت و اعجاز قرآن تأثیر ژرفی در توسعه و پویایی فقه دارد. علاوه بر ارائه نمونه‌هایی از آیات محکم و متشابه از یک موضوع فرعی تحت عنوان "تخصیص عام قرآنی به وسیله خبر واحد" بحث شده است. این موضوع و ادله مخالف و موافق آن بررسی گردیده‌اند. سخن نهایی نویسنده محترم درباره مصدریت قرآن در استنباط احکام، این است که قرآن اصول عام و کلی ارائه کرده و مجتهد با توجه به مقتضیات زمانه باید فروعات و جزئیات را استخراج کند. مبحث سنت در حد مختصری با تعریف لغوی و اصطلاحی سنت و تفاوت آن با قرآن مطرح شده است. سنت اصطلاحاً به قول و فعل و تقریر پیامبر اکرم (ص) اطلاق می‌گردد. برخی از اهل سنت، سنت صحابه را هم اضافه کرده‌اند و شیعه هم معتقد است که قول و فعل و تقریر ائمه اطهار نیز حجیت و مشروعیت دارد و از این رو عمده مسایل فقهی شیعه از احادیث اهل بیت که در کتب اربعه شیعه مضبوط است استنباط می‌گردد و در اصول شیعی تفاوتی میان سنت نبوی با سنت ائمه نیست. استدلال نویسنده بر مشروعیت سنت مبتنی است بر نصوص قرآنی و احادیث و دلایل عقلی و اجماع. در دلیل عقلی، نویسنده محترم ادله مربوط به عصمت پیامبر را اثبات‌کننده حجیت سنت نبوی دانسته است. از آن جا که تمام افعال و اقوال پیامبر موافق شرع است، پس این که این افعال و اقوال را مبنای زندگی و رفتار فردی و اجتماعی امت اسلامی قرار دهیم اشکال شرعی ندارد و مجتهدان بر این اساس به سنت اهمیت می‌دهند. البته در فقه شیعه سنت منحصر در حدیث است زیرا شناسایی افعال و تقاریر و فهم دلالت آن‌ها به این آسانی‌ها نیست. درباره احادیث هم بحث نقل به معنا و تحولات مختلف حدیث و مسأله جعل حدیث، مانع عمده‌ای است.

در اعتبار سنت ائمه اطهار، نویسنده محترم به دلالت آیه تطهیر و حدیث ثقلین که بیانگر عصمت ائمه هستند استناد کرده و به تفصیل شبهات را پاسخ داده و تفسیر اهل سنت از آیه تطهیر را نقد کرده است. راه دستیابی به سنت از نظر نویسنده محترم از طریق خبر متواتر، خبر مقرون به قراین و دلایل کاشف از رأی معصوم مانند سیره مشرعه است. خبر متواتر از نظر نویسنده محترم «روایتی است که راویان آن در همه طبقات دارای تعدد باشند و تبانی آن‌ها بر جعل محال باشد». ملاک تواتر علم‌آوری است و تعداد راویان و کم و زیادبودن آن‌ها مهم نیست و نیز تواتر بر دو قسم است: تواتر لفظی و تواتر اجمالی.

در بررسی نظر نویسنده محترم می‌توان گفت که منظور از علم‌آوری و یقین‌آوری در بحث تواتر این نیست که فردی به‌طور خاص از یک نقلی به علم و قطع برسد و بعد استدلال کنیم که این فرد خاص چون به علم رسیده و حجیت علم هم ذاتی است، سپس نتیجه بگیریم که این قطع و یقین شخصی مصداقی از تواتر است و تواتر به این آسانی، اثبات‌شدنی است!

واقعیت این است که دستیابی به تواتر عادتاً محال است. زیرا یقین، دُر نابی است که دستیابی به آن آرزوی هر کیمیاگری است، اما راه رسیدن به آن بسیار صعب و سخت است. معیار یقین در بحث تواتر، یقین

و علم از دیدگاه عموم است که یک ماهیت مشترک و بین‌الذهانی دارد و وقتی از یقین یاد می‌کنیم منظورمان یقینی است که از طرق صحیح و با کمک ابزار منطقی شناخت، فراهم شده باشد. همچنین علم ماهیتاً با ظن و اطمینان متفاوت است. در بررسی امکان تحقق تواتر باید به این پرسش، پاسخ روشنی داد: آیا راهی وجود دارد که عموم مخاطبان معاصر در مواجهه با یک حدیث و شناخت و دریافت محتوای آن، به این یقین و قطع برسند که این حدیث از معصوم صادر شده است؟

به راستی که در موضوع تواتر، معیار تعدد راویان و تبانی آن‌ها، به هیچ‌وجه علم‌آور نیست، زیرا اصولاً ما راهی نداریم برای این که اثبات کنیم که همه راویان در هر طبقه آن قدر متعدد بوده‌اند که اجماع آن‌ها بر جعل حدیث محال بوده است. بنابراین، این معیار که «تبانی و همدستی راویان بر جعل و دروغ‌پردازی عادتاً محال باشد» در وقوع و عرف، نشدنی است و این معیار، معیاری انتزاعی است، زیرا کدام مجتهد در عمل در بررسی روایات و تحقق و راستی‌آزمایی آن‌ها اولاً همه راویان را به‌گونه‌ای شناسایی کرده که تعددیت آن‌ها ثابت شود؟ ثانیاً ثابت کرده باشد که آن‌ها نمی‌توانسته‌اند عملاً این حدیث را جعل کنند؟ در پیرامون هر حدیثی یک یا چند راوی مجهول یا غیرموثق وجود دارد. از همه این‌ها گذشته یقین - به معنایی که مشترک بین عموم مردم است و معمولاً مصادیق نادری دارد - ممکن نیست نسبت به یک امری که در گذشته اتفاق افتاده، محقق شود، چون به هر نسبت که موضوع، از دیدرس ادراک عینی عموم دورتر باشد، یقین‌آور بودن را با مشکل مواجه می‌کند. واقعیت این است که در سنت اصولی ما بحث تواتر با مسامحه و قدری ساده‌انگاری طرح می‌شود.

نویسنده محترم درباره مشروعیت، اعتبار و حجیت خبر واحد بحث کرده و آرای علمای شیعه و اهل سنت را بررسی نموده و دلایل هر نظر را به اختصار توضیح داده است. فقها و علمای بزرگی مانند شیخ طوسی، سید بن طاووس، علامه حلی و محقق حلی «خبر واحد را در صورتی که سند و متن قابل اعتماد داشته باشد، معتبر می‌دانند». آن‌ها شرایطی چون عاقل بودن، بالغ بودن، عادل بودن، حافظ بودن و قدرت داشتن در ضبط محفوظات را از شرایطی دانسته‌اند که مفاد و محتوای خبر واحد را قابل قبول می‌سازد.

نویسنده محترم بعد از بررسی و نقد ادله قائلان به عدم حجیت خبر واحد، تعدادی از دلایل قرآنی و روایی حجیت خبر واحد را بررسی و کیفیت دلالت بر اعتبار آن را توضیح داده است. حتی به اجماع و بنای عقلا در اثبات اعتبار خبر واحد استناد کرده است. مطالبی که در این‌جا مطرح شده، همان مطالبی است که در عموم کتب و منابع اصولی شیعه آمده است. خبر به لحاظ سند هم تقسیم شده است به خبر صحیح، خبر موثق، خبر حسن، خبر مستفیض، خبر ضعیف و خبر شاذ. این تقسیم با تقسیم به خبر متواتر و واحد متفاوت است، زیرا تقسیم به تواتر و واحد به اعتبار علم‌آوری و یقین‌آوری است و تقسیم به صحیح و موثق و... به اعتبار سندیت و ارزش و صداقت و عدم صداقت راوی است.

یکی دیگر از راه‌های دسترسی به سنت - غیر از خبر و روایات - شهرت فتوایی است. یعنی هرگاه روایتی مبنای فتوای بیشتر فقها و مورد عمل و اعتماد آن‌ها قرار بگیرد، می‌توان بر اساس آن به استنباط احکام پرداخت،

زیرا عمل و فتوای مشهور فقها نشان می‌دهد که نظر آن‌ها پشتوانه شرعی معتبری داشته و می‌تواند برای بعدی‌ها هم مبنای رأی و نظر باشد.

البته نویسنده محترم استناد به آیه نباء و مرفوعه زراره و دلیل قیاس در اثبات اعتبار شهرت فتوایی را نقد کرده و به این نتیجه رسیده که نمی‌توان به شهرت فتوایی عمل کرد. مقایسه میان ویژگی بیانات و خطابات قرآن و لسان سنت و این که سنت تفسیرکننده قرآن است و تأکید بر این که سنت در طول قرآن قرار دارد و بعد از قرآن باید به آن رجوع کرد و مستقلاً معتبر نیست، از نکاتی است که در ادامه بحث شده است. از جمله این نکات تأکید بر حفظ حدیث و نقل سنت است و اشاره به حدیث معروف «حفظ چهل حدیث». نویسنده محترم فهرستی از چهل حدیث‌نگاران شیعه و اهل سنت را شاهد گرفته بر این که علمای اسلامی در حفظ و نقل حدیث اهتمام تام داشته‌اند. در نسبت با این بحث، سیر تاریخی تدوین حدیث، نظر خلفای ثلاثه در مواجهه با سنت و منع نقل حدیث و سپس گسترش حدیث‌نگاری و جوامع حدیثی شیعه و اهل سنت، تاریخ علم حدیث و دلایل پیرایش جعل حدیث مطرح شده است. نویسنده محترم بعد از این مباحث تاریخی، به طرح این پرسش پرداخته که آیا روایات در استنباط احکام حجیت دارند و سپس رأی و نظر فقهای حنفی، مالکی، شافعی، حنبلی و امامیه ارایه شده است. این بحث زمینه پرداختن به مسأله صدور و دلالت احادیث قرار گرفته است. در مبحث اجماع نیز از معنای لغوی، اصطلاحی اجماع، تاریخ اجماع، آرای مذاهب مختلف، اقسام، راه‌های کشف و دلایل حجیت اجماع بحث شده است.

اجماع در تعریف اصطلاحی اصولیان عبارت است از «اتفاق و هم‌رأی بودن در حکمی از احکام شرعی». نویسنده محترم سپس اضافه کرده که انتزاع این مفهوم عام، منشأ آثار نیست، چون ورای وحدت ظاهری نظریات پیرامون یک موضوع، همواره آرای متنوعی هست که به تباین کلی منجر می‌شود. در بررسی تعاریف اجماع در نظر اصولیان در تعدادی از این نگرش‌ها به بررسی تاریخ اجماع پرداخته شده است. اجماع در تاریخ تفکر اسلامی، ابتدائاً یک طرح و حربه سیاسی بود، بعد از منابع شناخت احکام قرار گرفت. منظور نویسنده محترم اشاره به حادثه سقیفه و خلافت ابوبکر است که نزد اهل سنت این انتخاب به اجماع اهل حل و عقد یا اجماع امت تلقی شده است. اصولیان شیعه معتقدند اجماع دلیل مستقلاً نیست و هرگاه کاشف از رأی معصوم باشد حجیت دارد. به نظر نویسنده، دیدگاه محمد خضری از اهل سنت که گفته است که اجماع تنها با دلیل و مستند منعقد می‌گردد، موافق همین تفسیر اصولیان شیعه است. موافقان اجماع به آیات و احادیث و ادله عقلی در حجیت اجماع استناد کرده‌اند که به نظر نویسنده محترم دلالت این ادله ناتمام و این مشروعیت و حجیت اثبات نمی‌شود. این که چگونه می‌توان به اجماع کاشف از رأی معصوم دست یافت، پاسخش به روشنی مطرح نشده اما از تقسیمات اجماع به اجماع تشریفی، اجماع تقیه‌ای و اجماع محصل این نکته به اجمال دانسته می‌شود که معصوم به‌طور طبیعی در میان انظار و آرای مذکور بوده، بنابراین اجماع مذکور کاشف از نظر معصوم است. در اجماع محصل که فقیه همه آرا را خود کنکاش و بررسی می‌کند، از آنجا که می‌داند زمین خالی از معصوم نیست، پس می‌فهمد که رأی معصوم در میان این اجماع خاص وجود دارد. این روش را طریقه حس، نام‌گذاری

کرده‌اند. طریقه لطف هم معتقد است که از آنجا که فضل و لطف الهی اجماع بر خطا را در میان کلیت جامعه اسلامی و عالمان اسلامی پذیرا نیست (زیرا به ارتکاب حرام یا فوت یک واجب منجر می‌شود) پس هرگاه با اجماعی مواجه شدیم با به‌کارگیری برهان لطف، متوجه بودنِ نظر معصوم در میان آرای فقها خواهیم شد. طریقه حدس هم که مرتضی انصاری و محقق قمی در بحث اجماع و کاشفیت از نظر معصوم آورده‌اند، توضیح می‌دهد که اجماع متقدمان با لحاظ این یقین که آن‌ها بدون سند و دلیل نظر نمی‌داده و نظر آن‌ها با استناد به حدیث و دلیلی بوده که اینک در دست ما نیست، معتبر و مهم است. طریقه تقریر، طریقه کشف از دلیل معتبر، طریقه کشف از سیره اصحاب ائمه و اصول متلقاه از دیگر روش‌های رسیدن به اجماع معتبر در اندیشه شیعه است. البته نویسنده به درستی همه این طرق و روش‌ها را نقد و اشکالات آن‌ها را به خوبی بیان کرده است. واقعیت این است که دلیل معتبر بر پذیرش و حجیت اجماع یعنی فهم و پذیرش این که یک اجماع خاص حتماً همراه است با رأی و نظر معصوم، وجود ندارد. دلیل معتبر هم خارج از قرآن و حدیث متواتر نباید باشد و نیست، زیرا تنها این دو مصدر، از ایقان و اطمینان برخوردارند و می‌توانند مدرک و مصدر استنباط و اجتهاد فقیه قرار گیرند. دلیل عقل - که بعداً آن را توضیح خواهیم داد - آن قدر از روشنایی و ایقان برخوردار نیست که بتواند پشتوانه اجماع و اثبات‌کننده مشروعیت آن باشد.

نتیجه بحث نویسنده محترم به‌طور خلاصه در این جمله آمده است که «ما اجماع را به‌طور کلی به‌دلیل عدم کاشفیت آن از رأی معصوم، حجت نمی‌دانیم، بنابراین حق این است که اجماع در میان مصادر اجتهاد قرار نگیرد». بسیاری دیگر از اصولیان ما، این‌گونه به توصیف اجماع و مبانی و اقسام آن پرداخته و در پایان به نتیجه‌ای مشابه نتیجه بحث نویسنده محترم می‌رسند. اما عادتاً و به‌طور معمول، اجماع را به‌صورت دلیلی مستقل مطرح می‌نمایند. نویسنده محترم مجدداً در توضیح دیگری می‌گویند که هرگاه اجماع موجب علم به رأی امام بشود، حجت است در حالی که طریقی برای رسیدن به این علم و کاشفیت، وجود ندارد و طرق ادعایی خالی از اشکال نیستند. بنابراین سخنانی مانند «در مواردی که اجماع موجب علم به رأی معصوم شود اگرچه اجماع حجت خواهد بود، ولی در حقیقت حجیت از آن علم است نه عنوان اجماع» معنای نتیجه‌بخش و محصلی ندارد، زیرا در مورد ادله دیگر هم می‌توان ادعا کرد که «حجیت آن‌ها از این است که ما به علم و یقین رسیده‌ایم که آن‌چه آن دلایل ادعا می‌کنند صحیح است».

بحث‌های راجع به اجماع محصل و اجماع منقول در این کتاب و در دیگر منابع اصولی ما کاملاً تنقیح نشده است. اصولیان شیعی از طرفی تأکید دارند که اجماع منشأ صحیحی ندارد و از طرف دیگر می‌بینند خیلی از استنباطات را با اجماع می‌توان حل و فصل کرد. در نتیجه قید کاشف از رأی معصوم را به اجماع اضافه کرده‌اند. در حالی که این کشف به هیچ‌وجه اثبات‌پذیر نیست. به‌دلیل همین عدم تنقیح است که نویسنده محترم کتاب هم‌چنان از عباراتی شبیه این سخن که «تحقیق این است که اگر اجماع منقول به حد تواتر برسد حکم اجماع محصل و خبر متواتر را خواهد داشت، زیرا تواتر موجب قطع است» در مبحث حاضر آورده است.

قبلاً اشاره شد که تحقق خبر متواتر در حکم کیمیاست و اگر خبر متواتر موجود باشد استناد به اجماع معنی و مفهوم ندارد، چون در آنجا که به یقین دست یافته‌ایم با دلیل ضعیف‌تری پایه یقین‌مان را سست نخواهیم کرد. گذشته از این که اجماع منقول متواتر ماهیتاً با خبر متواتر متفاوت است. علاوه بر همه این‌ها، «اجماع متواتر» یک مفهوم مبهم است، گویی در این کتاب از قدرت وسیع و یقین‌آور تواتر مدد گرفته شده تا بر اعتبار اجماع بیافزاید، اما این تواتر از کجاست و منشأ آن چیست؟ آیا خود اجماع به حد تواتر می‌رسد چگونه؟ با لحاظ عنصر کاشفیت یا بدون آن؟ می‌بینید که بحث مجدداً به ترکیبات و مباحث قبل‌تر رجعت می‌کند و در نتیجه برای معتبرسازی اجماع به هر ابزاری که دست‌بزنیم خود اجماع نامعتبر، و آن ابزار خاص، معیار حجیت و مدرک و مصدر استنباط ما در احکام قرار خواهد گرفت.

مصدر بعدی مجتهدان در استنباط احکام عقل است. نویسنده محترم تعریف صاحب «هدایة المسترشدين» از عقل را با نظر تأیید انتخاب کرده است «المراد بالدلیل العقلي کل حکم عقلي یسنبط منه حکم شرعی». تحقیق نویسنده محترم نشان می‌دهد که از بررسی آثار فقهی ابن‌ادریس و علامه حلی می‌توان به این نتیجه رسید که از نظر تاریخی، عقل در اواسط قرن چهارم در صحنه استنباط و کشف احکام، به‌عنوان یک طریق معتبر مطرح شده بوده است. نخستین بار، ابن‌جنید از دلیل عقل در استنباطاتش بهره برده است. نویسنده محترم معتقد است عقل‌گرایی ابن‌جنید با جمود و اخباری‌گری سرکوب شد و اگر تداوم می‌یافت امروزه با فقهی گسترده‌تر، قواعدی فزون‌تر، اجتهادی پویاتر و اندیشه‌های واقع‌گراتر مواجه بودیم و معضلات را حل می‌کردیم. سپس نمونه‌هایی از تعاریف عقل در فقه شیخ مفید، شیخ طوسی، ابن‌ادریس، محقق و شهید اول به همراه اعتبار و حجیت آن، شاهد آورده شده است.

یکی از مقدمات دلیل عقل، مبحث حسن و قبح عقلی در افعال است. نویسنده محترم چهار دلیل بر اعتبار نظریه حسن و قبح عقلی ارائه کرده و ادله مخالفان را نقد کرده است. بر اساس این قاعده ما صرف‌نظر از اوامر و نواهی شرع می‌توانیم ارزش و خوب و بد پدیده‌ها و موضوعات را با عقل خود کشف کنیم و بفهمیم و شرع هم همان فهم مشترک عقلانی را تأیید می‌کند. مخالفان حسن و قبح عقلی، شرع را معیار اعتبار ارزش‌ها می‌دانند و معتقدند حسن آن است که شرع به آن دستور داده و قبیح آن است که شرع از آن نهی کرده است، بنابراین شرع تعیین‌کننده حسن و قبح افعال و موضوعات و مسائل است نه عقل. در این مورد به آرای معتزله، اشاعره و متکلمان شیعه اشاره شده و بعد ادله اخباریان در نفی اعتبار عقل در استنباط، تحلیل و نقد شده است. پیداست که نویسنده محترم مخالف بینش اخباریان است و معتقد است اشارات قرآن به تأمل در آفرینش و حکمت الهی و نظم خلقت نشان‌دهنده ارزش عقل نزد شارع مقدس است.

آموزه مربوط به ملازمه عقل و شرع هم مستند دیگری است که حجیت احکام عقل را اثبات می‌کند. عقل در دو حیطة دارای شناخت است، این دو حیطة در منابع اصولی به مستقلات عقلی و غیرمستقلات عقلی تقسیم شده است و برای اولی مثال قبح عقاب بلا بیان را آورده‌اند که عقل با قطعیت حکم می‌کند به اثبات این محمول بر آن موضوع. اما در غیرمستقلات عقلی، عقل به تنهایی به قطع و یقین نمی‌رسد و باید از

شرع کمک بگیرد. تقسیم عقل به نظری و عملی، تقسیم دیگری است که در اینجا طرح شده است. به نظر می‌رسد در بحث استنباط چیزی که ضروری و مهم است این است که باید در این گونه پژوهش‌ها که به تحقیق در ادله و مدارک اصلی استنباطات شرعی می‌پردازد، به مثال‌ها و مصادیقی از یافته‌ها و ادراکات عقلی اشاره شود و دقیقاً مشخص شود که این دلیل عقلی و نه دلیل دیگری پایه و مدرک استنباط قرار گرفته است. درست این است که هیچ‌کدام از اصولیان نتوانسته‌اند مثالی از مستقلات عقلی نشان دهند که حکم عقل درباره موضوع و محمول آن کاملاً قطعی باشد و این نتیجه قطعی عقلی را، فقیهی معیار و مصدر استنباط خود قرار داده باشد. بنابراین در حوزه مستقلات عقلی شاهد و مثال وجود ندارد. در غیرمستقلات هم عقل به تنهایی اعتبار ندارد، مگر با حمایت شرع که در نهایت مثل دلیل اجماع معلوم می‌شود چیزی که حجیت دارد گفته و حمایت شرع است نه دلیل عقلی.

نویسنده در موضوع کارایی عقل در استنباط به مثالی اشاره کرده که در گذشته خرید و فروش خون به دلیل بی‌فایده بودن حرام بود، اما اکنون از صحت آن سخن می‌رود چون این مبیع اکنون مالیت دارد آیا منظور از دلیل عقلی این است؟ آیا حقیقتاً می‌توان ادعا کرد که در این مثال، ملاک حکم را با قطعیت به دست آورده و در نتیجه بر اساس برداشت عقلی به استنباط پرداخت؟ یعنی آیا می‌توان به قطع و یقین مدعی شد که بلافاصله بودن خون و عدم مالیت آن موجب حرمت خرید و فروش آن در گذشته شده، اما اکنون چون آن ملاک نیست پس خرید و فروش خون حلال است. این استنباط یک استنباط ظنی است و هیچ دلیل عقلی یقینی وجود ندارد که به این نتیجه خاص برسد.

نویسنده محترم در پاسخ می‌گوید مناط حکم با علت حکم فرق دارد ما به علت حکم که همان مصلحت و مفسده واقعی است دست نمی‌یابیم، اما به مناط آن دست می‌یابیم و آن دسترسی به مقام استظهار از دلیل است. مانند مثال اعرابی که از مجامعت با زنش در ماه رمضان سخن گفت که پیامبر اکرم (ص) به او گفت: که بنده‌ای آزاد کند. در اینجا خصوصیتی مانند اعرابی بودن، مجامعت با همسر و غیرهمسر، روز خاص و ماه رمضان و غیررمضان هیچ‌کدام در حکم مدخلیت ندارد. نتیجه بحث نویسنده محترم این است که «در صورتی که مناط حکم به گونه قطعی به وسیله عقل از راه بررسی اوصاف به دست آمده باشد، قطعی و حجت دارد». اما سخن در همین جاست که این مناط به دست آمده به وسیله عقل - در مثال اعرابی - چگونه می‌توان ادعای قطعی بودن و یقینی بودن درباره آن داشت؟ آیا غیر از این است که از راه بررسی دلالت الفاظ و فهم عرفی از متن و سیره عمومی اصولیان که برداشت فوق را به دست آورده‌اند، ما هم به حکم عقل به مناط آن دست یافته‌ایم؟ بنابراین حقیقتاً مناط کشف شده ظنی است و همه مناطات ظنی هستند، حتی مناط منصوص العله هم ظنی است، زیرا همان طور که نویسنده محترم فرموده است «تعدی از موارد منصوص العله به سایر مواردی که علت در آن‌ها موجود است به مقتضای ظاهر عموم تعلیل است و عموم از نوع ظواهر به شمار می‌رود. بنابراین اعتبار این مورد از باب حجیت ظهور است نه از باب حکم عقل»؛ و مشخص است که ظواهر، دلالت ظنی به ما می‌دهند و حجیت آن‌ها از همین باب است. نویسنده حتی معتقدند در این بحث و «در تعدی از

منصوص به غیرمنصوص»، از قیاس و تمثیل و تشبیه استفاده می‌شود که حجیت شرعی ندارند. در ادامه این بحث از ظواهر و نقش آن در استنباط و از اهمیت سیره عقلا هم بحث شده است.

در پایان نویسنده محترم به دو نکته مهم اشاره می‌کند: یکی این که در فقه نیازی به مستقلات عقلی نداریم، چون مستقلات کلی‌اند و فقه با جزئیات مواجه است و در برخی دیگر از احکام عقل باید نخست کتاب و سنت را مطالعه کرده و بعد به دلیل عقلی مراجعه نمود. اما همه حرف این است که آیا می‌توان مثال و شاهدی نشان داد که در فقه ما به احکام عقلی استناد شده و استنباطات بر مبنای داوری عقلی وضع شده باشد؟ البته موارد ادعایی و مثال‌های مذکور در اصول انصافاً خدشه‌پذیرند، چون اولاً ظنی هستند. ثانیاً نقش حمایتی دارند، یعنی قبلاً دلیل لفظی و ظاهری و خبر واحدی - در صورت قول به حجیت آن - در استنباط مبنا قرار گرفته و در حمایت از آن ظاهر و دلیل لفظی، داوری عقلی هم به مدد استنباطات می‌رسد. نتیجه این است که داوری عقلی قطعی، دست‌نیافتنی است. ادراک عقلی در جزئیات یقین‌آور نیست. علم حصولی به تعبیر منطقی حداکثر چیزی است که ما می‌توانیم در روابط و مناسبات میان موضوعات و محمولات (احکام) به دست آوریم و روشن است در فقه و استنباطات فقهی، داوری جزئی خاص و موردی عقل، تنها به تجربه عمومی و عرف متکی است و عرف‌ها هم متغیرند؛ هم نسبی‌اند و هم ظنی.

بعد از این بحث، به مصادر ظنی اجتهاد یعنی قیاس، استحسان، مصالح مرسله، استصلاح، سد ذرایع، شریعت سلف، براءت اصلیه، عرف و عادت و سیره عملی اهل مدینه، استدلال و استصحاب پرداخته شده و ابعاد و گستره و تعاریف و نحوه تأثیر هر کدام در استنباط بررسی شده است. یکی از بهترین ویژگی‌های این کتاب در طرح و تحلیل جامعی است که از همه ابزارها و مصادر ظنی اجتهاد ارائه شده است. این مصادر ظنی عمدتاً ویژه اصول و فقه اهل سنت‌اند و در اندیشه اصولی شیعه طرح نمی‌شوند و تنها در منابع اصولی، گذرا به آن‌ها اشاره می‌گردد. اما در کتاب حاضر، مابقی هر یک بررسی و ادله مشروعیت و نقد این ادله و عدم حجیت این مصادر به شکلی استدلالی و تحقیقی مطرح گردیده است.

به نظر می‌رسد که نظریه عقل یا دلیل عقل که در اصول ما از ادله اجتهاد و در این پژوهش در ردیف «مصادر قطعی اجتهاد» مطرح شده، یکی از همین مصادر ظنی است و تمام مثال‌ها و مباحث و مصادیق مطرح شده در ذیل دلیل عقل، به آسانی قابل ارجاع است به یکی از این مصادر ظنی؛ یعنی آن‌چه را ما دلیل عقلی می‌نامیم همان مصلحت، عرف، قیاس، استدلال، استصحاب و... است.

پرداختن به مصادر آن‌چنان که در این کتاب به شکلی جامع انجام شده، روشن‌کننده یک موضوع دیگر نیز هست و آن؛ موضوع اختلاف اخباریان و اصولیان است. تمام این اختلاف‌ها به یک اصل برمی‌گردد و آن اصل، نگاهی است که هر کدام از این دو نحله به مصادر اجتهاد دارند. از نظر اخباریان غیر از کتاب و سنت بقیه ادله و مصادر ظنی هستند و حجیت ندارند، اما اصولیان با فراغ بال به ادله ظنی و ادله اجتهادی رومی‌آورند و از طریق آن‌ها به کشف و استنباط احکام و تطبیق موضوع و حکم می‌پردازند. از این‌رو،

باید به سخن ملامحمد استرآبادی که در «فوائد المدینه» گفته است، توجه کرد و تأمل نمود. او معتقد است که «اصولیان متقدم، در استنباط احکام، عقیده‌ای همانند اخباریان داشته و مشروعیت را منحصر در کتاب و سنت می‌دانسته‌اند، اما در نزد متأخران اصولی، مبحث اجتهاد و تقلید بر پایه مصادر ظنی رویش و وسعت یافته است.» با این که نتیجه اخباریگری - مخصوصاً جنبه افراطی آن - ناتوانی در مواجهه با مسائل عصر است، اما با لحاظ گسترشی که اصول شیعی در عهد حاضر پیدا کرده و فقه حکومتی و موضوع مصلحت که شباهتش به آراء و مبانی اهل سنت قابل انکار نیست، می‌توان به سخنان کسانی مانند استرآبادی که همواره با طرد و قهر اصولیان مواجه بوده، دوباره نگاه کرد و از آن سخنان نکته‌ها آموخت.

